

رفع خطر احتمالی



علی اصغر امینی، استاد بنا:

اهل همین محله هستیم و سال‌ها بنائایی کرده‌ام. وقتی حرف از بازسازی و توسعه مسجد امام هادی^(ع) به میان آمد، گفتم هر کاری از دستم بریاید، دریغ نمی‌کنم. بعضی از روزها برای کارهای مسجد به اینجا می‌آیم. اما آخر هفته‌ها را احتما ساری به مسجد می‌زنم، چون می‌دانم بچه‌های بسیجی به بازسازی مشغول اند و باید یک نفر آن‌ها را که تجربه‌ای ندارند، راهنمایی کند. جالب است بدانید این بچه‌ها که دو ماه پیش بایک ضربه به دیوار برای تخریب آن کلی خسته و بدن درد می‌شدند، امروز یاد گرفته‌اند چطور کار کنند که هم خودشان صدمه نبینند و هم به اطرافشان آسیبی وارد نکنند.

پیش از اینکه بچه‌ها کارشان را شروع کنند، سیم‌های کابل برق و مواردی را که خطر ساز بود، من و برقکار که او هم یکی دیگر از اهالی است، رفع خطر کردیم، سپس کار به نوجوانان سپرده شد تا خیال خودمان راحت باشد.

همراهی والدین



امیر حسین محروقی، مسئول فرهنگی مسجد امام هادی^(ع):

مسجد امام هادی^(ع) سال ۱۳۶۰ به همت اهالی و خیران با مساحت ۴۵۰ متر ساخته شده است. با توجه به اینکه در

این سال‌ها به تعداد اهالی محله اضافه شده و این مسجد تبدیل به محلی برای برگزاری محافل مختلف حتی مراسم عروسی اهالی شده است، تصمیم گرفتیم ساختمان مجاور مسجد را که سرویس‌های بهداشتی و وضوخانه است، به متراژ مسجد اضافه کنیم.

تابستان امسال که این موضوع مطرح شد، هر کدام از اهالی با توجه به شغلشان پای کار آمدند؛ یکی برش آهن، دیگری برقکاری، بنائیی و... را تقبل کردند. نوجوانان بسیجی مسجد هم که دلشان می‌خواست در این کار سهیم باشند، کار تخریب بنارایه عهده گرفتند.

از اواخر شهریور، کار را با حضور بچه‌ها شروع کردیم و پانزده نوجوان پایگاه بسیج شهدای گمنام که رده سنی آن‌ها ۱۴ تا ۲۱ سال است، اعلام آمادگی کردند. ۱۰ روز آخر تابستان را هر روز برای کاری آمدند، اما با شروع سال تحصیلی، کار را دو روز آخر هفته انجام می‌دهیم.

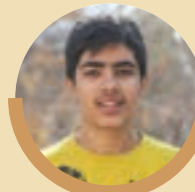
برای اینکه ایمنی بچه‌ها حفظ شود، علاوه بر اینکه استاد بنا و برقکار ابتدای ساختمان را بررسی می‌کنند، بچه‌ها هم ایمنی شده‌اند و از همه مهم‌تر حواسمان جمع است تا با حضور بزرگ‌ترها و کاربلدها اتفاقی برای آن‌ها نیفتد.

والدین بچه‌ها در این راه بسیار همراه بوده‌اند، طوری که بعضی از آن‌ها تماس می‌گیرند و از ما می‌خواهند تا فرزندشان را برای بازسازی مسجد دعوت کنیم. برخی نیز ناهار ظهر بچه‌ها را تأمین می‌کنند، غذایی در خانه می‌پزند یا میان وعده‌ای مانند میوه، بیسکویت، شیرینی و... برای بچه‌ها می‌آورند.

اینکه چرا از ظرفیت بچه‌ها در این کار استفاده کردیم، در صورتی که می‌توانستیم با حضور چند بنادر بازه زمانی کوتاه‌تری، کار را جمع کنیم، به این دلیل است که وقتی آدم خودش برای انجام یک کاری زحمت بکشد، قدر آن را بیشتر می‌داند. این نوجوانان که خودشان بیل و کلنگ به دست گرفته‌اند، بهتر از هر کس دیگری قدر حضور در مسجد و فعالیت در آن را می‌دانند.

بناسن سیصد متر فضا با همراهی خیران و اهالی در چهار طبقه ساخته شود. زیرزمین به سالن ورزشی چند منظوره اختصاص یابد، طبقه همکف حسینی، طبقه دوم و سوم پایگاه بسیج، شورای حل اختلاف و مکانی برای کارهای اداری مسجد شود.

می‌کنیم. یکی از بچه‌ها داوطلب می‌شود و برای بقیه چای می‌آورد. آن‌ها از ساعت ۹ صبح برای بازسازی به مسجد می‌آیند و تا ساعت ۳ بعد از ظهر مشغول کارند. فقط موقع اذان ظهر برای اقامه نماز جماعت کار را برای نیم ساعت تعطیل می‌کنند: «ساعت ۳ دور هم ناهار می‌خوریم و بعد هم نوبت تمیزکاری است؛ وسایلی را که داخل حیاط ریخته شده است جمع می‌کنیم، جارو می‌کشیم و خاک و نخاله‌ها را یک طرف ساختمان جمع می‌کنیم تا نمازگزاران بتوانند راحت به مسجد بیایند.»



می‌کنم تا پنجشنبه از راه برسد و برای کار جهادی به مسجد بیایم. دوسه مرتبه که نتوانسته‌ام برای کمک بیایم، هر وقت چشمم به ساعت افتاده با خودم می‌گفتم کاش با بچه‌ها در مسجد بودم. با خودم فکر می‌کردم که آن‌ها الان چه کاری انجام می‌دهند. پیششان نبودم اما دلم با آن‌ها بود.

او اصلی‌ترین ویژگی جمعشان را انجام کارها به شکل رفاقتی می‌داند: «هیچ من و تویی بین بچه‌ها نیست. بین کار پول‌ها یمان را جمع می‌کنیم و میان وعده‌ای می‌خریم و استراحت

روز شماری برای پنج‌شنبه‌ها

میله‌ای را محکم باد و دستش روی قسمت سیمانی دیوار نگه داشته است تا دو دستش با ضربه زدن به آن بتواند سیمان را خرد کند. آرام و شمرده او را راهنمایی می‌کند.

نامش طاها صادق‌راد است و چهارده سال دارد و نیمی از عمرش را در مسجد گذرانده است. او می‌گوید: پدر بزرگم امام جماعت مسجد بود، از هفت سالگی همراه او به اینجا می‌آمدم. هنگامی که صحبت از بازسازی مسجد شد، مانو جوانان بسیجی خودمان داوطلب شدیم تا بخشی از کار را انجام دهیم.

طاها همان‌طور که بیلچه کوچکی را به دو دستش می‌دهد، تعریف می‌کند: از اول هفته روز شماری

سال سرنوشت ساز



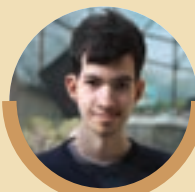
کنار دست استاد بنا ایستاده و سراپا گوش است. همان‌طور که به حرکات دست بنانگاه می‌کند و شش دانگ حواسش جمع است تا کار را به درستی یاد بگیرد. زیرچشمی‌نگاهی به بچه‌های کوچکی می‌اندازد که دور او و دوستش جمع شده‌اند.

محمد مهدی محروقی هجده سال دارد و امسال برایش سال سرنوشت‌ساز است. باید برای قبولی در کنکور درست و حسابی برنامه‌ریزی کند و درس بخواند. با وجود این باز هم برای کار جهادی در مسجد حاضر است و پایه‌ای سایر بچه‌ها کار می‌کند. محمد می‌گوید: با اینکه کار بنائیی سنگین است و خسته می‌شوم، چون این کار را به اسم شهید دانشگر شهیدی که کارش سازندگی بود، انجام می‌دهم، با جان و دل و از میان کتاب و دفترم بلند می‌شوم و به مسجد می‌آیم.

تا به نوبتش برای آموزش بچه‌های کوچک تمام شده است و حالا باید آستین‌هایش را بالا بزند و همانند سایر نوجوانان بسیجی، بخشی از کار را به عهده بگیرد: «با وجود سختی کار، نیت ما اراده‌مان را قوی می‌کند و دلمان می‌خواهد ثمره این کارمان را سال دیگر در مسجد محله‌مان ببینیم.»

محمد مهدی برای اینکه هم به وظایفش در مسجد برسد و هم از پس درس‌هایش بر بیاید، خوابش را کمتر کرده است: «سال آخر و ماه‌های نزدیک به کنکور باید به تمرین و تکرار بگذرد. برای دو تا از درس‌هایم عقب بودم اما باز هم به مسجد می‌آمدم تا با رفقایم کارها را پیش ببریم. ساعت خوابم را کمتر کردم و الان هم در درس به برنامه‌ریزی رسیده‌ام و هم در ساخت مسجد کمک می‌کنم.»

جشن تولد در میان خاک و نخاله‌ها



اگر یکی برای استراحت کوتاهی برود دیگری کار او را انجام می‌دهد تا جای خالی اش حس نشود. آن‌طور که محمد مبین می‌گوید هر روز ناهار بچه‌ها را یکی از اهالی تقبل می‌کند و امروز قرار است به مناسبت تولد او، پدرش برایشان ناهار بپاورد: «هفته

پیش بیست ساله شدم. بچه‌ها با شوخی و خنده گفتند باید شیرینی بدهی و چون یکی از غذاهای مورد علاقه همه‌مان ساندویچ است، امروز ناهار مهمان من هستند.»

به گفته خودش اولین کلنگی که برای بازسازی مسجد زده، دیگر گرفتار دلش شده است: «همان یک کلنگ کافی است تا برای کمک مرتب به مسجد بیایی، یعنی خود به خود به گونه‌ای برنامه‌ات را تنظیم می‌کنی که برای ساخت و ساز مسجد حضور داشته باشی.»

سر نردبان را گرفته است و با پسر نوجوان دیگری، آن را از ورودی مسجد به سمت داخل حیاط می‌برد. با دیدن مسئول فرهنگی مسجد، مکث کوتاهی می‌کند و می‌گوید: «آقا ناهار امروز را پدرم می‌آورد.» دوباره گوشه نردبان را روی شانه‌اش تکیه می‌دهد و راهش را می‌رود.

سید محمد مبین میرشجاعان حسینی بیست‌ساله است. او یکی از افرادی است که روزهای پنجشنبه و جمعه هنوز چشم‌باز نکرده، خودش را به مسجد و بین بچه‌ها می‌رساند: «روزی که به خانواده گفتم می‌خواهم در بازسازی مسجد کمک کنم، خیلی از این موضوع استقبال کردند و حالا دوماهی است که آخر هفته‌ها هم در مسجد می‌گذرد.»

سید محمد مبین همدلی بین بچه‌ها را رمز موفقیت کارهای مسجد می‌داند و توضیح می‌دهد: ما اینجا با هم همدل هستیم؛ مثلاً

